

بررسی عوامل تاثیر گذار بر تمایل افراد به سمت بزهکاری دویدن به سوی جرم و بدبختی

سلامت نیوز: شخصیت هر فرد عبارت است از کلیه خصایص بدنی، ذهنی، عاطفی، اجتماعی و اخلاقی اعم از موروثی یا اکتسابی شخصیت انسان در طول تولد تا پایان حیات در حال تحول است عوامل محیطی اجتماعی در رشد شخصیت انسان نقش دارند هر تحول رفتاری ناشی از دگرگونی‌های جسمی و روانی است. شبکه های مجازی، بستری برای تبادل افکار و عقاید گوناگون است برخی از الگوهای رفتاری مطابق با قانون و برخی الگوها مغایر با قانون هستند، بزهکاری ممکن است از ضدیت، رقابت، رویارویی دو فرمان یا دو دستور اخلاقی ناشی از دو فرهنگ به وجود آید جرم‌شناسی پوپا یک برش‌برداری مقطعی از زمان شکل‌گیری اندیشه مجرمانه تا به منصف ظهور رسیدن جرم است.

به گزارش سلامت نیوز، روزنامه قانون نوشت: مجموعه نسانیات یک انسان، از نظر فلسفی شخصیت او را تشکیل می‌دهد. در یک دیدگاه غیرعلمی، شخصیت، ظهور و بروز صفات و ویژگی‌های یک انسان است. مثلاً فردی که وقایع سیاسی را خوب تحلیل می‌کند به او شخصیت سیاسی گفته می‌شود یا فردی که اطلاعات علمی بالایی دارد از او به‌عنوان شخصیت علمی یاد می‌شود. اما از نظر علم روان‌شناسی، نسانیات یعنی فعل و انفعالات ذهنی یک انسان و ویژگی‌های جسمانی او با یکدیگر هم‌پوشانی دارد. از این رو برای شناخت شخصیت یک فرد هم باید صفات جسمانی بررسی شود و هم صفات روحی و روانی اما اینجا یک مانعی وجود دارد و آن اینکه فعل و انفعالات ذهنی قابل مشاهده نیست. به بیان دیگر، مطالعه صفات جسمی با روش مشاهده، تجربه و آزمایش امکان پذیر است اما تحلیل نسانیات یک فرد امری مجهول است و از آثار بیرونی آن می‌توان به وجود آنها پی برد و سپس آنها را تحلیل کرد. اما چه عواملی باعث می‌شود تا انسان به جرم و جنایت گرایش یابد؟ تاثیر شخصیت بر گرایش افراد به جرم چیست؟ در این زمینه گفت‌وگویی با دکتر بهروز جوانمرد عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی و وکیل پایه یک دادگستری انجام داده است که از نظراتان می‌گذرد.

آقای دکتر جوانمرد به عنوان اولین سوال روانشناسی جنایی چه تعریفی از شخصیت دارد؟

از نظر روانشناسی جنایی شخصیت هر فرد عبارت است از کلیه خصایص بدنی، ذهنی، عاطفی، اجتماعی و اخلاقی اعم از اینکه موروثی یا اکتسابی باشد که او را آشکارا از دیگران متمایز می‌سازد. گوردن ویلارد آلپورت، روانشناس آمریکایی شخصیت را این‌گونه تعریف کرده است «سازمان ادراکی زنده انفعالی و با تحرک روان و تن آدمی است که موجب سازگاری او با محیط می‌شود». مرحوم دکتر رضا نوربها شخصیت را تمامیت جسمی و روانی تعریف می‌کند. مقصود از واژه تمامیت در این تعریف، تکامل نیست بلکه آن است که یک انسان بعد از عبور از دوران بلوغ و رسیدن به سن تکلیف که عرف نیز بر آن صحنه می‌گذارد به حد کافی از رشد جسمی و روانی برخوردار و به عنوان شخصی دارای جایگاه اجتماعی شناخته شده است. پس می‌تواند مسئولیت اخلاقی ناشی از تعامل با دیگران را بپذیرد.

چه عواملی در رشد شخصیت انسان موثر هستند؟

از زمانی که مفهوم شخصیت در ادبیات و روانشناسی مطرح شده، صفات فردی طبقه‌بندی شده و از ترکیب این دسته‌بندی‌های صفاتی می‌توان به یک تصمیم معنادار رسید و یک تحقیقات نظام‌مند را طراحی کرد. بدین سان ویژگی‌های شخصیتی همان ابعاد تفاوت‌های فردی در تمایل نشان دادن الگوهای پایدار فکری، احساسی و رفتاری است. نکته قابل تأمل این است که شخصیت انسان در طول تولد تا پایان حیات در حال تحول است و صرف‌نظر از ویژگی‌هایی مثل استخوان‌بندی، رنگ پوست، حافظه، استعداد و یادگیری که مواردی ارثی هستند اما عوامل محیطی اجتماعی نیز در رشد شخصیت انسان نقش دارند؛ پس می‌توان گفت رشد و تکامل شخصیت در هر فرد نتیجه میان‌کنش بین عوامل طبیعی یعنی وراثت و غدد درون ریز از یک سو و عوامل اجتماعی مثل خانواده، مدرسه، گروه‌های همسالان و همکاران در فضای واقعی و محیط‌های مجازی از سوی دیگر است. اصلاح شخصیت در بین مکاتب حقوق کیفری نیز جایگاه ویژه ای دارد. مکتب تحقیقی (پوزیتیویستی) شخصیت را در یک مفهوم روانی و جسمانی به‌کار می‌برد و معتقد است که هر تحول رفتاری ناشی از دگرگونی‌های جسمی و روانی است. پس از نظر این مکتب ساختمان زیستی و روانی یک فرد شخصیت او را شکل می‌دهد.

آیا فضاهای مجازی در شکل‌گیری شخصیت افراد تاثیری دارد؟

واقعیت این است که امروزه محیط‌های مجازی نیز بستر گرد هم آمدن طیف‌های مختلف مردم را فراهم کرده است. مثلاً شبکه اجتماعی مجازی مانند فیس‌بوک در سال اول فعالیت خود یعنی سال 2004، 100 میلیون کاربر داشت؛ در ادامه برخی کشورها دسترسی به این شبکه را فیلتر کردند. بعد از این اقدام در سال ششم فعالیت این شبکه کاربران آن به 600 میلیون رسیده است و در سال 2014 از مرز یک میلیارد نفر گذشته است. یکی از قابلیت‌های این شبکه این است که بستری برای تبادل افکار و عقاید گوناگون است و صرف نظر از اینکه هر فردی می‌تواند صفحه شخصی خود را داشته باشد سایر افراد بر اساس مشترکاتی به هم متصل می‌شوند پس امروزه نمی‌توان فقط عوامل زیستی را در شکل‌گیری شخصیت دخیل دانست.

جامعه‌شناسی جنایی و روانشناسی جنایی چه زمانی به وجود آمد؟

بین سال‌های 1920 تا 1940 مکاتب جرم‌شناسی عوامل روان‌شناختی را به عنوان محرک‌های رفتاری مطرح می‌کردند. از قبل این تئوری‌ها علوم جدیدی مثل زیست‌شناسی جنایی، جامعه‌شناسی جنایی و روانشناسی جنایی ایجاد شد. زیست‌شناسی جنایی مرهون مطالعات سزار لومبروزو است. کسی که نظریه جبریت زیستی بزهکاران را مطرح کرد. اما جامعه‌شناسی جنایی مرهون دیدگاه‌های امیل دورکیم فرانسوی است که با نظریه خلأ هنجاری یا آنومی (به فارسی) تأثیر بسزایی بر ادبیات جامعه‌شناسی آمریکا گذاشته است. در سال 1940 متعاقب این نظریه، 3 نظریه دیگر ظهور کرد:

1- نظریه معاشرت‌های ترجیحی ادوین ساترلند؛ به موجب این نظریه، انسان در طول حیات خود با گروه‌های اجتماعی مختلفی چون خانواده، گروه دوستان، گروه مدرسه و غیره معاشرت پیدا می‌کند و با عنایت به این الگوهای رفتاری ارائه شده در معاشرت‌ها با یکدیگر متفاوت هستند، به این معنی که برخی از الگوهای رفتاری مطابق و مساعدت با قانون و برخی الگوها مغایر با قانون هستند، در این صورت چنانچه در محیطی الگوهای رفتار ناسازگار با قانون بر الگوی سازگار و مساعد غالب شوند، فردی که با این گروه معاشرت پیدا کند الگوی ناسازگار را ترجیح داده و نتیجتاً بزهکار خواهد شد.

2- نظریه تعارض‌های فرهنگی تورستن سلین؛ این نظریه با مطالعه بر روی جرایم ارتكابی به وسیله شهروندان آمریکایی-ایتالیایی الاصل تدوین شده است. به موجب این نظریه بزهکاری ممکن است از ضدیت، رقابت و رویارویی دو مقرر یا دو فرمان یا دو دستور اخلاقی ناشی از دو فرهنگ به وجود آید؛ فرهنگ حاکم در کشور میزبان و فرهنگ آبا و اجدادی مهاجران.

3- نظریه بوم‌شناسی یا بی‌سازمانی اجتماعی شاو و مکی: در حین و بعد از جنگ‌های جهانی دانشمندان بسیاری به سمت آمریکا و کانادا سفر کردند. مهاجرت مردم عادی نیز از سویی موجب افزایش جمعیت و از سوی دیگر افزایش جرم در شهرهای مختلف آمریکا از جمله شیکاگو شد؛ از این رو عده‌ای از جامعه‌شناسان و دانشمندان دانشگاه شیکاگو دیدگاه‌هایی را در رابطه با چرایی وقوع جرم مطرح کردند که به مکتب شیکاگو موسوم است. از جمله این نظریه‌ها نظریه بوم‌شناسی یا زیست‌بوم جنایی است. دانشمندان و نظریه‌پردازان این مکتب جوامع انسانی را با زیست‌بوم‌های گیاهی مقایسه کرده و از طرف دیگر معتقد بودند که پروسه تحول جامعه انسانی نیز مانند پروسه تحول گیاهان بوده و دارای سه مرحله هجوم، چیرگی و جانشینی است.

بر اساس تحقیقات جهانی علت تمایل برخی از افراد به سمت بزهکاری چیست؟

از نظریه پردازان معروف این مکتب، شاو و مکی هستند که بررسی‌های خود را بر بزهکاری اطفال 10 تا 16 سال شیکاگو متمرکز کردند. آنها به بررسی میزان بزهکاری اطفال در دوره‌های 1906 تا 1900، 1923 تا 1917 و 1933 تا 1927 پرداختند و براساس آن شیکاگو را به شکل‌های مربع تقسیم کردند. آنها متوجه شدند بالاترین نرخ بزهکاری در مجاور منطقه اقتصادی است و علت آن را در سه دلیل مطرح کردند:

1- وضعیت اقتصادی: شاو و مکی معتقد بودند افرادی که در این منطقه هستند به علت فقر مرتکب بزهکاری می‌شوند (این نظریه بعدها رد شد چراکه در بحران اقتصادی دهه 30 آمریکا میزان بزهکاری در منطقه تغییر نکرد).

2- وضعیت فیزیکی: در این منطقه اعیان ارزش نداشت بلکه عرصه ارزش داشت و به علت بالا بودن ساختمان‌های مخروبه و متروکه، محیط مناسبی برای فروش مواد مخدر و اموال مسروقه به‌وجود آمده بود.

3- وضعیت جمعیتی: به علت تعداد و تنوع مهاجران ترکیب جمعیتی منطقه، ترکیب ناهمگونی بود که با جامعه آمریکا تفاوت فرهنگی داشت که این تفاوت فرهنگی باعث می‌شد وجدان جمعی یکپارچه‌ای در این منطقه حاکم نباشد.

در این منطقه کنترل سنتی ضعیف بوده و کنترل رسمی هم کارایی لازم را نداشت. از این رو افراد به دلیل اینکه احساس تعلق به منطقه نداشتند فرصت مناسبی برای ارتکاب جرم می‌یافتند. به بیان دیگر سازمان و تشکیلات اجتماعی در این مناطق دچار فروپاشی و اضمحلال شده است و این عامل اصلی نرخ بالای جرم در این مناطق است. به نظر شاو و مک‌کی منطقه یا محل زیست جایی مستقل از کل جامعه است و کثرت‌فتری جوانان حاصل نیروهایی است که در منطقه وجود دارند و عمل می‌کنند که محققان علل فراوان جرم در یک منطقه را به مشخصات خاص آن منطقه نظیر نبودن وسایل کافی برای بازی جوانان، وجود خانه‌های کوچک یا بی‌علاقگی ساکنان برای دخالت در امور اجتماعی که به سود منطقه است می‌دانند. آنها نظام اجتماعی این مناطق را بی‌سازمان می‌نامند چرا که ارزش‌های آنها ضد ارزش‌های جامعه بهنجار است.

در پایان با توجه به توضیحات بالا می‌توانیم تعریفی از شخصیت مجرمانه افراد داشته باشیم؟ در این راستا باید گفت به تدریج علاوه بر وراثت و ژنتیک، عوامل محیطی پیرامون بزهکار تا قبل از بزهکاری و فرآیند ترکیب این دو عامل و گذار از اندیشه مجرمانه به فعل مجرمانه مطرح شد. این نظریات که به آنها جرم‌شناسی پویا گفته می‌شود بین 1940 تا 1960 طرفداران زیادی پیدا کرد که اصطلاحاً به آنها مکاتب به فعل در آوردن اندیشه مجرمانه می‌گویند. هسته مرکزی علوم جنایی در این دوران، گذار از اندیشه به فعل مجرمانه بود. پس جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل ابتدا در مطالعات زیست‌شناسی مطرح شده که اوج آن مکتب تحقیقی بوده و در ادامه نظریات روان‌شناختی و جامعه‌شناختی هم به آن اضافه شده است. پس وقتی گفته می‌شود جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل مجرمانه این گذار یک پویایی را نشان می‌دهد.

جرم‌شناسی پویا یک برش‌برداری مقطعی است از زمان شکل‌گیری اندیشه مجرمانه تا به منصف ظهور رسیدن جرم و در پی پاسخ به این پرسش است که چگونه است که اندیشه مجرمانه و وسوسه‌ها در برخی متوقف می‌شود ولی در برخی به فعل می‌رسد. به این ترتیب جرم‌شناسی‌های پویا با گذشته خیلی نزدیک بزهکار سرو کار دارد. به بیان دیگر در این شاخه از جرم‌شناسی اینکه جرم چرا به وجود آمده اهمیتی ندارد، بلکه نقطه آغاز مطالعات، شکل‌گیری اندیشه مجرمانه در ذهن فرد است. یعنی بر خلاف مکتب جرم‌شناسی واکنش اجتماعی خود پروسه جرم‌انگاری فاقد اهمیت است. با این توضیحات باید گفت تعریف شخصیت مجرمانه امر سهلی نیست چرا که وقتی وصف مجرمانه را به شخصیت اضافه می‌کنیم این اصطلاح به یک نمونه انسان معین مثل مجرم مادرزاد لومبروزو معطوف می‌شود. مفهوم شخصیت اولاً تفاوت ماهوی بین بزهکار و غیر بزهکار را می‌پذیرد، ثانیاً می‌پذیرد که شخصیت انسان پویا و متحول است. پس نمی‌توان گفت که جنایتکار یک نمونه انسان منحصر به فرد است، چرا که مجرم هم انسانی مثل سایر انسان‌هاست و تبه‌کاری یک پدیده اجتماعی است و تعریف آن به اندازه تعریف یک شخص با تقوا مشکل است. از این رو پیدا کردن صفات روانی که معرف شخصیت مجرمانه باشد - چون صفات و خصلت‌ها شدت و ضعف و درجه دارند - غیر ممکن است و کشف تعامل بین این صفات که ارکان شخصیت مجرمانه را تشکیل می‌دهد امری قابل بحث و حتی منتفی است.